



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ / آبان / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - مقدمه اول: معنای واحد - ۳. کلام بعضی از بزرگان مصادف با: ۲۲ ربیع الاول ۱۴۴۱

و بررسی آن ۴. کلام امام خمینی - حق در مسئله

جلسه: ۲۷

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در معنای واحد در عنوان مسئله اجتماع امر و نهی فی واحد بود. دو معنا از محقق خراسانی و محقق نایینی ذکر کردیم و معلوم شد هر دو مبتلا به اشکال هستند.

۳. کلام بعضی از بزرگان

صاحب منتقی الاصول می‌گوید: منظور از «واحد» واحد در وجود است، لکن ملاک در وحدت نظر عرف است نه دقت عقلی، بر این اساس در واقع بحث در این است که آیا این واحد در وجود از نظر عرف یعنی چیزی که عرف آن را واحد می‌بیند، حقیقتاً نیز واحد است یا خیر؟ اگر گفتیم حقیقتاً واحد است، فیمتنع اجتماع الامر و النهی فیه و اگر گفتیم حقیقتاً متعدد است فیجوز اجتماع الامر و النهی فیه، پس درست است که قول به جواز اجتماع امر و نهی مبتنی بر این است که ما حقیقتاً وجود را متعدد بدانیم تا به اعتبار یک وجود امر صورت بگیرد و به اعتبار یک وجود نهی صورت بگیرد، لکن این منافات ندارد که این وجود در نظر عرف واحد باشد. پس ملاک و مدار در وحدت همان وجود است. وجود که می‌گوییم منظور همان وجود خارجی و مصداق است، لکن وقتی می‌گوییم: آیا اجتماع امر و نهی در واحد جایز است یا خیر؟ یعنی می‌گوییم: اجتماع امر و نهی در چیزی که موجود شده است و از نظر عرف واحد است جایز است یا نیست؟ کسی که قائل به جواز اجتماع است معتقد است این واحد عرفی به حسب حقیقت و دقت عقلی یک چیز نیست بلکه دو چیز است و کسی که قائل به امتناع است عقیده دارد آنچه که به نظر عرف واحد است واقعا نیز یک چیز است نه دو چیز. پس ریشه نزاع جواز اجتماع یا عدم جواز اجتماع نیز معلوم است.^۱

بررسی کلام بعضی از بزرگان

وقتی می‌گوییم: اجتماع امر و نهی فی واحد، بالاخره این واحد اگر واحد در وجود باشد، واحد در وجود دیگر با جزئیت مساوق است، جزئیت یعنی عوارضی که موجب فردیت شد و امکان مسامحه و تعدد در آنها دیگر وجود ندارد، بله عرف اهل مسامحه است، عرف مسامحه می‌کند؛ شما در مسئله بقاء موضوع در استصحاب دیدید که وقتی می‌گوییم: موضوع در استصحاب باید باقی باشد تا استصحاب جریان پیدا کند، آنجا ملاک نظر عرف است و الا به دقت عقلی هیچ موضوعی نمی‌تواند وجود فعلی او عین وجود سابق او باشد، بر اساس دقت‌های عقلی امکان ندارد این وجود باقی بماند، لذا ملاک نظر عرف است، زیدی که پانزده سال پیش بوده آیا الان حیات دارد یا ندارد؟ آنجا می‌گویند: ملاک نظر عرف است و دقت‌های عقلی مورد نظر نیست.

^۱ منتقی الاصول، ج ۳، ص ۲۰.

ایشان می‌گویند: در مسئله اجتماع امر و نهی بحث در این است که آیا امر و نهی در یک واحد در وجود از نظر عرف (یعنی چیزی که عرف آن را یکی می‌بیند) آیا اجتماع می‌کنند یا نمی‌کنند؟ سپس می‌فرمایند: نزاع در این است که آیا این واحد در وجود از نظر عرف حقیقتاً هم واحد است یا حقیقتاً واحد نیست؟ قائلین به جواز اجتماع می‌گویند: حقیقتاً واحد است و قائلین به عدم اجتماع می‌گویند: حقیقتاً واحد نیست.

عرض ما این است که اگر پای دقت عقلی به میان بیاید دیگر نمی‌توانیم بین این دو تفکیک کنیم. به عبارت دیگر در وجود خارجی اگر امکان وحدت باشد، که این موجود واحد باشد دیگر فرقی بین نظر عرف و عقل نیست. وقتی بحث وجود را داریم، می‌گوییم: وجود و مصداق، دیگر در وجود و مصداق وحدت و تعدد به این معنا راه ندارد، لذا هم قائلین به جواز و هم قائلین به امتناع قبول دارند که این‌ها از نظر عرف یک وجود دارند و از نظر عقل دو فرد و دو مصداق می‌شوند. اینکه ایشان می‌گویند: تعدد به حسب دقت لاینافی الوحده بحسب الصورة و النظر العرفی، حرف درستی است و ما نیز قبول داریم یک چیزهایی از نظر عقل و عرف یکی است، اما اینکه بگوییم منظور از واحد در این جا یعنی واحد در وجود عرفاً به نظر العرف بحسب الصورة، به نظر می‌رسد تمام نیست.

۴. کلام امام خمینی

تا کنون راه حل‌ها و بیان‌ها مبتنی بر حفظ همین عنوان بود. همه این‌ها در چارچوب این عنوان اقدام به تفسیر واحد کردند یعنی عنوان این بود که «هل يجوز اجتماع الامر و النهی فی واحد ام لا؟»؛ دیدید که محقق خراسانی واحد را یک گونه تفسیر کرد، محقق نایینی به گونه دیگر تفسیر کرد و بعضی الاعاظم یعنی صاحب منتقى الصول نیز یک نحوه تفسیر کرد.

اما امام خمینی می‌گوید: بهتر آن است که اساساً عنوان بحث را تغییر دهیم، اصلاً یک عنوان و تعبیر دیگر برای این نزاع به کار ببریم و بگوییم: «هل يجوز اجتماع الامر و النهی علی عنوانین متصادقین علی واحد او لا؟»

تعبیر مشهور و محقق خراسانی این بود که «هل يجوز اجتماع الامر و النهی فی واحد؟» اجتماع امر و نهی در واحد جایز است یا ممتنع؟ محقق خراسانی و محقق نایینی و صاحب منتقى الاصول به تفسیر واحد پرداختند، اما امام خمینی می‌فرماید: آیا اجتماع امر و نهی بر دو عنوان که این دو عنوان در یک چیز متصادق شدند جایز است یا ممتنع است؟ این عنوان دو ویژگی دارد:

اول: اگر این عنوان را بیاوریم دیگر آن اشکال شمول نسبت به سجود لله و سجود للصنم از بین می‌رود. زیرا اشکال این بود که سجود لله و سجود للصنم به عنوان یک واحد جنسی طبق بیان محقق خراسانی پایش به این عنوان و بحث باز می‌شود در حالیکه قطعاً از محل نزاع خارج است، زیرا هیچگاه نمی‌توانیم سجده‌ای را تصور کنیم که هم لله واقع شود و هم للصنم به خلاف نماز در دار غصبی که آنجا امکان تصادق بود ولی در سجود لله و در سجود للصنم امکان تصادق نیست. آن تعبیر مشکل را حل نمی‌کرد اما اگر بگوییم: امر و نهی به دو عنوان متعلق شوند که در شیء واحد با هم تصادق دارند، دیگر شامل سجود لله و سجود للصنم نمی‌شود. زیرا درست است که سجود لله یک عنوان است و سجود للصنم یک عنوان دیگر، عنوانین وجود دارد اما این دو عنوان در شیء واحد با هم تصادق ندارند. پس عنوان بحث اجتماع امر و نهی دیگر شامل مسئله سجود لله و سجود للصنم نمی‌شود، اجتماع الامر و النهی علی عنوانین. این دو عنوان یعنی سجود لله و سجود للصنم که بر یک فرد و بر یک وجود متصادق باشد یافت نمی‌شود. اینجا که می‌رسد کار مشکل می‌شود، زیرا ما هیچ فردی نداریم که این دو عنوان بر آن صادق باشد لذا با این عنوانی که امام خمینی فرمودند، مسئله سجود لله و سجود للصنم کنار می‌رود و مشمول این عنوان نیست تا اشکال تولید کند و بخواهیم در صدد حل آن بر بیاییم.

دوم: بر اساس این عنوان بحث: واحد عبارت است از واحد شخصی، لذا ما مثل محقق خراسانی (که معنای واحد را توسعه داد و گفت هم واحد شخصی و هم واحد نوعی و هم واحد جنسی را در بر می‌گیرد تا نماز در دار غصبی را داخل کند.) نیازی به این کارها نداریم بلکه فقط می‌گوییم: منظور از واحد یک واحد شخصی است، لذا حتی نیاز به راه محقق نایینی نیست، که بگوییم منظور از واحد یعنی ایجاد واحد نه وجود واحد که اشکالش را بیان کردیم. حتی به راه سوم هم نیازی نیست که بگوییم منظور از واحد یعنی واحد فی نظر العرف، هیچکدام از این‌ها لازم نیست، ما صریحا می‌گوییم منظور از واحد یعنی واحد شخصی، یعنی یک فرد و مصداق خارجی، منتهی این واحد، این فرد خارجی خودش متعلق امر و نهی نیست

ان قلت: چطور فرد می‌خواهد متعلق امر و نهی واقع شود. شما که گفتید امر به طبیعت می‌خورد، نهی به طبیعت می‌خورد، شما خودتان اشکال کردید به محقق خراسانی که اینجا نمی‌تواند واحد شخصی ملاک باشد، زیرا اگر معنای واحد شخصی مد نظر باشد مسئله تعلق امر و تعلق نهی را چطور حل می‌کنید؟ شما خودتان در همین مسئله به محقق خراسانی اشکال کردید. محقق خراسانی می‌گفت: منظور از واحد یعنی واحد شخصی، نوعی و جنسی، واحد جنسی را آورد تا شامل نماز در دار مغصوبه شود که با مشکل سجود لله و للصنم مواجه شد، شما در اشکال به ایشان گفتید: واحد شخصی اساسا نمی‌تواند منظور باشد زیرا واحد شخصی یعنی یک مصداق و یک فرد و امر و نهی نمی‌تواند به آن متعلق شود، امر نمی‌تواند جز به طبیعت تعلق پیدا کند، نهی نیز همینطور، آن وقت شما خودتان می‌گویید: منظور از «واحد» یعنی واحد شخصی، کانه این اشکالی است که به امام خمینی ایراد می‌شود.

قلت: ایشان گویا می‌فرماید: ما در این عنوانی که ارائه کردیم منظور واحد شخصی است. عنوان این است که: «هل يجوز اجتماع الامر و النهی علی عنوانین؟» نمی‌گوید: اجتماع امر و نهی فی واحد، این بزنگاه بحث است، مشهور می‌گوید: «هل يجوز اجتماع الامر و النهی فی واحد؟» اینجا اشکال دارد که امر و نهی اساسا نمی‌تواند به واحد شخصی و فرد متعلق شود، قبلا نیز دلیلش را گفتیم، اما امام خمینی همین جا راهی را باز کرده و می‌گوید: «اجتماع الامر و النهی علی عنوانین» امر متعلق شده به عنوان نماز و نهی متعلق شده است به عنوان غصب، این فی نفسه مشکلی ندارد، عنوان نماز یک طبیعت است، عنوان غصب یک طبیعت است و با فردش کاری نداریم، لکن این عناوین متصادقین فی واحد می‌باشند، خودشان در خارج بر یک فرد با هم منطبق شدند، تصادق در خارج، منطبق شدن این دو عنوان در خارج در فرد واحد هیچ مشکلی در خود امر و نهی ایجاد نمی‌کند، می‌گوید: امر متعلق می‌شود به یک عنوان (طبیعة الصلوة) و نهی متعلق می‌شود به یک عنوان، (طبیعت الغصب) منتهی این دو عنوان گاهی از یک ویژگی پیدا می‌کنند که در خارج در یک واحد شخصی و در یک فرد و در یک مصداق با هم جمع می‌شوند. اینجا دیگر هیچ یک از مشکلات قبلی نیست، زیرا:

اولا: یک اشکال اصلی که بعضی به محقق خراسانی متوجه کردند این بود که شما وقتی واحد را به واحد شخصی تفسیر می‌کنید، یعنی به یک فرد آن وقت با مشکل تعلق امر و نهی به فرد چه می‌کنید؟ امر و نهی باید به طبیعت متعلق شوند نه فرد و مصداق خارجی، این مشکل در اینجا مرتفع می‌شود، زیرا اصلا بحث تعلق امر و نهی به فرد نیست دارد می‌گوید اجتماع امر و نهی علی عنوانین.

ثانیا: سجود لله و سجود للصنم نیز از بحث خارج می‌شود، زیرا عنوانین می‌باشند ولی متصادقین علی واحد نیستند، اینها هیچ‌گاه در یک فرد و در یک مصداق با هم جمع نمی‌شوند، یعنی شما در خارج نمی‌توانید یک سجده‌ای را نشان دهید که هم مصداق سجده لله باشد و هم مصداق سجده للصنم باشد، لذا این مشکل هم حل می‌شود.

پس هم عنوان را ایشان تغییر داد یعنی گفتند: «اجتماع الامر و النهی فی عنوانین متصادقین علی واحد» هم «واحد» را به معنای واحد شخصی گرفت، یعنی یک فرد و مصداق خارجی با این کار مشکلی از مشکلات گذشته، مشکلی که در تفاسیر قبلی وجود داشت دیگر اینجا وجود ندارد. سجود لله و سجود للصنم که خودبه خود خارج می‌شوند و امر و نهی نیز در این بیان دیگر متعلق به مصداق نمی‌شوند که اشکال کنید که باید این‌ها به طبیعت متعلق شود.

ان قلت

اینجا فقط یک اشکال باقی می‌ماند و آن این است که شما خودتان در بررسی ادعای دوم محقق خراسانی گفتید که آیا امر و ناهی یعنی شارع هنگام امر و نهی مسئله تصادق امر و نهی یا عنوان امر و نهی یا به تعبیر دیگر متعلق امر و نهی را در فرد واحد مدنظر دارد یا ندارد؟ شارع وقتی می‌خواسته امر به نماز کند وقتی می‌خواسته نهی کند از غضب، آن موقع توجه داشته که ممکن است این دو، روزی در جایی توسط فردی با هم منطبق شوند و در یک مصداق جمع شوند. آنجا اشکال شد به محقق خراسانی که اگر بگویید ملاحظه کرده، این اصلا ممتنع است زیرا امر و نهی قاعده‌اش این است که به طبیعت متعلق شود، اصلا نمی‌شود موقع امر و نهی مسئله فرد و مصداق و تصادق را در نظر گرفت، اگر هم بگویید ملاحظه نکرده آن مشکل باز بر می‌گردد.

اینجا نیز سوال این است که بالاخره شارع که می‌خواهد امر و نهی کند آیا آن تصادق را، اینکه این دو عنوان در مصداق واحد محقق شوند، آیا شارع این را می‌داند یا نمی‌داند؟

اگر بداند، اگر توجه به تصادق اینها فی فرد واحد داشته باشد، یعنی به نوعی پای فرد وسط کشیده شده پس دیگر نمی‌تواند امر و نهی کند، زیرا امر و نهی فقط باید به طبیعت متعلق شود، تقریبا شبیه همان اشکال اینجا مطرح می‌شود.

قلت

مسئله تعلق امر و نهی یک مسئله است و تصادق یک مسئله دیگر است، رتبه‌ای که در آن امر و نهی صورت می‌گیرد، در آن رتبه اصلا پای فرد وسط نیست، وقتی شارع امر می‌کند طبیعة الصلوة را در نظر می‌گیرد یا طبیعة الغضب را در نظر می‌گیرد؟ اینجا اصلا در رتبه تعلق امر و نهی هیچ کاری به فرد و تصادق ندارد، نفس این دو عنوان در ذهن مولا می‌آید، یکی متعلق امر و دیگری متعلق نهی قرار می‌گیرد، اما مسئله تصادق و اینکه این‌ها بعدا در خارج در یک فرد اجتماع کنند، دیگر خارج از مأموریه است و ربطی به مأموریه ندارد، این ربطی به امر در رتبه امر یا ناهی در رتبه نهی ندارد، این‌ها در خارج با هم متصادق شدند، خب بشوند، نه شارع نیاز داشته نه لازم بوده که در هنگام امر و نهی مسئله تصادق را در نظر بگیرد زیرا ربطی به حیث امر و نهی و مأموریه و منهی عنه ندارد.^۱

حق در مسئله

^۱ مناہج الوصول، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵.

به نظر می‌رسد در بین این چهار تفسیر و راهی که برای معنای «واحد» بیان شد که در واقع تحریر محل نزاع می‌کنند و موجب تنقیح موضوع بحث شده، راه چهارم که امام خمینی فرمودند راهی است که قابل قبول است و از اشکالات قبلی مصون است.

«والحمد لله رب العالمین»